

ماهنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)

علمی ۱

سال سیزدهم - شماره اول - فروردین ۱۳۹۹ - شماره پیاپی ۴۷

بررسی شیوه‌های بازنمایی مرثیه‌های شاهنامه با تأکید بر عنصر «عاطفه»

(صفحه ۱۹-۳۶)

گیتی ایمانی ۲ بهناز پیامی ۳ (نویسنده مسئول)، علی اصغر بوند شهریاری ۴

تاریخ دریافت و پذیرش زمستان ۱۳۹۷

چکیده

جاودانگی شاهنامه مرهون بازنمایی «من عاطفی» از نوع فردیت‌هایی عالیست که در پیوند با اساطیر در نظام معنایی سترگ و رازآلود توصیف شده‌است. من عاطفی نشان از هویت هر فردست. من عاطفی در سوگ بیشتر بازنمایی میشود؛ زیرا عواطف بجوش آمده در مرثی، محل مناسبی برای ارزیابی من بازتاب‌یافته در آنست. موضوع مقاله حاضر، بررسی بازتاب من عاطفی در مرثیه‌های شاهنامه فردوسیست. پس از تبیین چهارچوب پژوهش و مشخص ساختن انواع من عاطفی - که براساس علم روانشناسی بسه صورت «من محدود بشری»، «من اجتماعی»، «من متعالی» نمود مییابد - مرثیه‌های مندرج در شاهنامه بصورت موردی تحلیل شده‌است. حاصل آنکه در شاهنامه، سوگواری مردان بیشتر از سوگواریهای زنان بازتاب یافته‌است. فردوسی شاهنامه را سرشار از اخلاق و معنویت سروده و چنینست که من عاطفی متعالی در شاهنامه، بویژه در کنشهای رفتاری رستم و سیاوش و فریدون و گاهی رودابه، دیده میشود. عموماً تورانیان سه واکنش «خشم و نفرت»، «گناه و نومییدی»، «انکار و دریغ» را در سوگ عزیزان خود نشان داده‌اند که بازتاب من محدود آنانست؛ در مرثی ایرانیان، «من اجتماعی» و «من متعالی» بیشتر بازنمایی شده‌است. همسویی من‌های بازتاب‌شده با شخصیت‌های شاهنامه، نشان از موفقیت فردوسی در داستانپردازی و حقیقت‌پذیری دارد.

واژه‌های کلیدی: شاهنامه فردوسی، مرثیه، من عاطفی، جاودانگی.

۱- از ابتدای سال ۹۸ به دستور وزارت علوم، تمام مجلات علمی پژوهشی کشور به مجلات علمی تغییر نام داده اند.

۲- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور، gityimani@gmail.com

۳- دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور، behnazpayam@yahoo.com

۴- دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور، shahryari_tpu@yahoo.com

Studying representation techniques in Shahnameh, with emphasis on the element of “Emotion”

Behnaz Payamani¹ (Corresponding Author), Aliasghar Bavand Shahryari², Giti Imani³

Abstract

Immortality of Shahnameh is due to the representation of "Emotional Me" that comes from the Great individuality, described in conjunction with the mythology in a deep and mysterious semantic system. "Emotional Me" indicates the identity of each agent. "Emotional Me" is more represented in the lament; because the enthusiastic "Emotional Me" at the laments is a good place to evaluate and reflect the represented me. The subject of the present essay is to examine the reflection of emotional me in the laments of Shahnameh. The lamens in the Shahnameh are analyzed in a case, after explaining the framework of the research and clarifying the types of emotions based on psychological typology – “Limited Human Me”, “Social Me”, “Transcendental me”. The result is that in Shahnameh, men’s mournings are reflected more than the women’s. Firdousi composes the shahnameh with morality and spirituality, and thus the transcendental emotional me is seen in the shahnameh, especially in the behavioral actions of Rostam, Siavash, Feraydoon, and sometimes Rudabeh. Generally, Turanians have shown in the three reactions of "anger and hatred", "sin and despair", "denial and regret" in the grief of their loved ones, that reflected their limited me. In the Persian’s laments, "social me" and "transcendental me" are more represented. The alignment of reflected “me”s with the characters of Shahnameh demonstrates the success of Firdousi’s success in the storytelling.

Key words: Firdousi’s Shahnameh, Lament, Emotional Me, Immorality.

¹.Associate Professor in Persian Literature at Payam-e-Noor University (correspondent author), e.mail address: behnazpayam@yahoo.com

². Associate Professor in Persian Literature at Payam-e-Noor University, e.mail address: shahryari_tpu@yahoo.com

³. Ph.D. Candidate in Persian Literature at Payam-e-Noor University, e.mail address: gityimani@gmail.com

۱. مقدمه

فردوسی در یگانه اثر خود، به بازنمایی حماسه در بستر واقعیت و افسانه پرداخته و از این راه زوایای پنهان شخصیت آدمی را کشف ساخته‌است. از آنجاکه مرثیه بیانگر احساسات و هیجانات انسانیت، عرصه مناسبی برای بازنمایی من عاطفیست. صاحب‌نظران، مرثیه را «جزو اغراض دهگانه و یکی از موضوعات شعری قلمداد می‌کردند، اما امروز، منتقدان ادبی بعثت آنکه شاعر در این نوع، از احساسات و عواطف خود سخن می‌گوید، جزو ادب غنایی محسوب می‌دارند» (سبک‌شناسی نثر، شمیسا، ص ۹۹). یکی از انواع شعر غنایی، مرثیه و شعرهاییست که در ماتم از دست رفتن فردی سروده شده‌است. چون این نوع شعر بشدت تحت تأثیر احساسات شاعر قرار دارد، آنرا یکی از انواع شعر غنایی دانسته و در تعریف آن گفته‌اند: «رثا در لغت بمعنی گریستن بر مرده و ذکر نیکوییهای اوست و رثائیه، قصیده یا چکامه و بطور کلی شعریست که در سوگ مرده سروده میشود؛ مرده‌ایکه ممکنست از بزرگان قوم و شهر و دیاری باشد یا از عزیزان و کسان و خویشاوندان شاعر و یا از پیشوایان دین و ائمه اطهار» (سوگ‌سرودهای عاشورایی در ادب فارسی، رستگار فسایی، ص ۱۷۲)؛ و نیز نوعی شعرست که در «یاد مرده و ذکر محاسن او و تأسف از مرگ وی سروده میشود، خصوصاً اشعاریکه در ذکر مصائب و شرح شهادت پیشوایان دین و شهیدان کربلاست که گاه بصورت شعر منظوم خوانده میشود» (نگرشی به مرثیه در ایران، افسری کرمانی، ص ۱۵).

مرثیه با بیانی ساده و عاطفی، بازگوکننده احساس درونی شاعرست و میتواند در شمار زیباترین و ماندگارترین اشعار ادبیات فارسی قرار گیرد. بعبارت دیگر، بازنمایی غلیان عاطفه انسانی تحت تأثیر برخی رویدادهای ناخواسته مثل مرگ عزیزان، آفرینش این نوع ادبی را بدنبال خواهد داشت که بررسی آن، ما را با من عاطفی آشنا خواهد ساخت. شکلگیری چنین پژوهشهایی با هدف بررسی تجارب معنوی آثار ادبی، شناخت بیشتری از جنبه‌های ادبی و هنری آثار مختلف در حوزه زبان و ادب بخواننده خواهد بخشید. شاهنامه فردوسی نیز که در بسیاری از بخشها، روایتگر تقابلها و نبردهاست، ما را با من عاطفی نهفته در وجود قهرمانان و پهلوانان آشنا می‌سازد. از آنجاکه هدف از این پژوهش، ارائه تصویری روشن از من عاطفی در مرثیه‌های موجود در شاهنامه و ارتباط آنها با شخصیت قهرمانانست، سعی کرده‌ایم پرسش‌های زیر، پاسخ دهیم:

- «من عاطفی» چیست و اقسام آن کدامست؟

- کدامیک از انواع من عاطفی در مرثیه‌های شاهنامه فردوسی بازتاب بیشتری یافته‌است؟

- ارتباط میان من عاطفی و شخصیت‌های سوگوار در شاهنامه چگونه برقرار شده‌است؟

۱-۱. روش کار و پیشینه پژوهش

روش کار در پژوهش پیش‌رو، تحلیلی - توصیفیست؛ بدین منظور، ابتدا با تبیین کامل عنصر «من عاطفی» از دیدگاه روانشناسی و نیز با بهره‌گیری از آرای برخی صاحب‌نظران در حوزه ادبیات، تحول و رشدیافتگی «من» و توصیف انواع آن بیان شده و با تکیه بر چهارچوب پژوهش، با استخراج مراثی سوگواران در *شاهنامه* فردوسی، پرداخته شده‌است؛ در ادامه، تحلیل من بکاررفته برای شخصیت‌های سوگوار ارائه خواهد شد. در بررسی‌های صورت‌گرفته، پژوهش مشابهی با موضوع موردنظر بدست نیامد، اما بیک مقاله نزدیک بموضوع «من» اشاره میشود و آنهم نوشته مهدخت پورخالقی‌چترودی و لیلا حق‌پرست (۱۳۸۹) با عنوان «بررسی تطبیقی آیین‌های سوگ در *شاهنامه* و بازمانده‌های تاریخی - مذهبی سوگواری در ایران باستان» است که بشباهت‌های میان آیین‌های سوگواری در *شاهنامه* و مقایسه آن با آیین‌های سوگواری پرداخته‌اند که از دیرباز در مناطقی از ایران برگزار میشده است.

درباره تبیین «من»، پژوهشهایی اغلب پراکنده صورت گرفته و سعی نویسندگان در این مقاله، ارائه تصویری روشن از «من عاطفی» و انواع آن در مراثی *شاهنامه* فردوسیست.

۲. من عاطفی؛ تعریف و انواع آن

برخی از صاحب‌نظران بر این باورند «آن تصویری که فرد از خودش دارد، هویت اوست که این تصور ممکنست با تصوراتیکه دیگران از او دارند، هماهنگ و یکسان و یا متفاوت باشد و هویت را میتوان بعنوان ساختاری از «من» یا «شخصیت» در نظر گرفت» (*Identity and Marcia, psychosocial development in adulthood*, p.13). گره خوردن من با عاطفه و احساسات انسانی، من عاطفی را شکل میدهد؛ بنابراین کارکرد من فوق در چهارچوب عاطفه انسانی خواهد بود. در ادبیات، اصطلاح «عاطفه» برابر با «من عاطفی» است. شفیع کدکنی در تعریف خود از شعر میگوید:

شعر گره‌خوردگی عاطفه و تخیلیست که در زبانی آهنگین شکل گرفته و عاطفه یا احساس، زمینه درونی و معنوی شعرست، باعتبار کیفیت برخورد شاعر با جهان خارج و حوادث پیرامونش. نوع عواطف هرکسی، سایه‌ایست از من او. براین اساس میتوان در یک چشم‌انداز عام، من‌ها را در سه گروه عمده و اساسی من فردی، اجتماعی و متعالی (فراشعری) تقسیم کرد (موسیقی شعر، شفیع کدکنی، ص ۸۷).

در روانشناسی، من عاطفی را در «سرگذشت یأس و امید، تنهایی و غربت، عشق و نفرت، اندوه و شادی، درد و دریغ، و موضوع آن مرگ و زندگی» (پایان راه، کوبلر راس، ص ۱۸) دانسته‌اند. بنابراین بازتاب من عاطفی در شعر، دارای ویژگی‌های «توصیف عشق و زن،

تنهایی و غربت، یأس و امید، مرگ و اندوه» (همان) است. شفیع‌ی کدکنی من عاطفی یا عاطفه را بسه نوع «فردی، اجتماعی، بشری» تقسیم کرده‌است (ادوار شعر فارسی، شفیع‌ی کدکنی، ص ۸۷-۸۸). براین اساس عاطفه و احساسات با بروز غم و شادی و هیجان و یأس و افسردگی، بصورت فردی و اجتماعی و انسانی نشان داده می‌شود. هر کدام از انواع من عاطفی، نشان از مرتبه‌ایست که شاعر در آن قرار دارد. بدیگر سخن، من عاطفی، توانایی رشد دارد و میتواند از من فردی، بدو من دیگر ارتقا یابد. منطقی‌ترین استدلال برای رشد «من» در آموزه‌های یونگ، بویژه با عنوان «فرایند فردیت»، بازنمایانده می‌شود. یکی از مباحثی که یونگ مطرح میکند «دگرگونی شخصیت» (personality changes) است که نقش مهمی در آسیب‌شناسی روانی دارد. این دگرگونی، بشکل‌های مختلفی مانند «تغییر ساختار درونی» (internal structure change)، «همسانسازی با گروه» (matching with the group)، «همسانسازی با یک قهرمان مذهبی» (matching with the religious hero) صورت می‌گیرد. در نوع اخیر، یعنی همسانسازی با قهرمان مذهبی، نوآموزی انتخاب می‌شود تا نقش هلیوس یا خدای آفتاب را ایفا کند. پس از گذاشتن تاجی از برگ نخل بر سر و پوشانیدن ردای مقدس بر او، جمع حاضر، وی را می‌پرستند؛ تلقین موجب همسانسازی او با رب‌النوع می‌شود (چهار صورت مثالی، یونگ، ص ۷۰-۸۱).

۱-۲-۱. من فردی و شخصی

من‌های شخصی خودخواهند و بدیگرخواهی متوجه نخواهند شد. اصولاً شاعران برجسته از این مرحله عبور میکنند وگرنه اشعارشان در همان محدوده زمانی خود باقی میماند؛ مانند بسیاری از شاعران مدیحه‌سرا و درباری. در روانشناسی شخصیت، کوبلر، بازنمایی عاطفه در سوگ نزدیکان را با سه هیجان عمومی «خشم و نفرت»، «گناه و نومییدی»، «انکار و دریغ» نشان میدهد، که در ادامه توضیح خواهیم داد.

۱-۲-۱. خشم و نفرت

«یکی از گیج‌کننده‌ترین احساساتیست که بازمانده تجربه میکند و سرچشمه بسیاری از مشکلات بعدی در روند ماتمدااریست» (انسان و مرگ، معتمدی، ص ۲۵۰-۲۵۱). سمت‌وسوی هجوم خشم شخص ماتمزده متفاوتست: «خشم بازماندگان ممکنست متوجه ما، متوفی، خدا، یا هرکس دیگر باشد؛ تحمل این خشم، کمک بزرگی بداغدیدگانست» (پایان راه، کوبلر راس، ص ۱۸۰).

۱-۲-۲. گناه و نومییدی

یکی از واکنش‌های احساسی شخص ماتمزده، احساس گناه و نومییدیست. ارنست هارتمن ضمن تحلیل روحیه سربازان جنگی مینویسد:

وقتی هم‌رمز فردی کشته میشود، درواقع بخشی از خود آن فرد میمیرد و احساس یأس و بتنگ آمدن از زندگی را منجر میشود؛ زیرا فرد مطمئن نیست که آیا خود او کشته شده یا هم‌رمز اوست که مرده‌است. افزون بر آن، سربازیکه سالم میماند، اغلب احساس میکند که باید خود او کشته میشد، نه دوست هم‌رمز او. این مسئله «احساس گناه» نامیده میشود (کابوس، هارتمن، ص ۲۲۳).

۲-۱-۳. انکار و دریغ

انکار و دریغ، یکی از حالت‌های ذهنی شخص ماتمزده است. «انکار، واکنش متقابل در برابر هر شوک روحی یا ضربه عاطفی و یکی از شایعترین و بنیادین‌ترین ترفندهای مقابله‌ایست که بفرد فرصت میدهد که لاقلاً بطور موقت، از درد و تشویش بگریزد» (انسان و مرگ، معتمدی، ص ۳۲).

۲-۲. من اجتماعی

نوع عالیتر من فردی، من اجتماعیست. بسیاری از شاعرانیکه برای مصیبت یا فاجعه‌ای شعر میسرایند، من اجتماعی‌شان فعالیت و تازمانیکه آن حادثه در خاطر مردمست، آن شعر هم زنده و پویاست و بعد از فروکش کردن احساسات، شعر هم رو به افول میگذارد. درواقع «من‌های اجتماعی، حوادث پیرامون را در قیاس با زندگی و خواست‌های شخصی خود نمیسنجند، بلکه مجموعه‌ای از هم‌سرنوشتان خود را در برش زمانی و مکانی معینی در نظر دارند و اگر "من" میگویند، شخص خودشان منظور نیست» (موسیقی شعر، شفیعی کدکنی، ص ۸۹). من اجتماعی، همان نوع دوستی و رعایت حقوق دیگرانست که با من بیان‌شده در جامعه‌شناسی هماهنگست و میتوان آنرا متناسب با فرهنگ دانست. برای تبیین من اجتماعی در جامعه‌شناسی، بلومر تأکید میکند: «انسان در مقابل اوضاع اجتماعی که در برابرش قرار دارد و بناست با اشاره معانی بخویشتن خویش و تفسیر آن معانی، کنش خاصی نشان دهد، باید ظرف وجودی خاصی هم داشته باشد» (Symbolic Interactionism, Blumer, p.12).

براساس نظر بلومر، شناخت انسان از خود و آگاهی از خویشتن خویش، در فرایندی اجتماعی ساخته میشود که نقش مردم و دیگران در ساختار اجتماعی مهمست. من اجتماعی یعنی انتظارات اجتماعی (social expectations=social norms) و آگاهی انسان؛ و در همین فرایند، جدلی میان من و من اجتماعی، بتعبیری ساختاری در خود جلوه میکند:

من اجتماعی همان اجتماع سازمانیافته است که در نگرش‌های انسان منعکس شده‌است؛ بنابراین، خود، فرایندی دیالکتیکی یا جدلیست که در آن، من، من اجتماعی را فرامیخواند

و سپس بآن پاسخ می‌دهد. من بهیچ‌رو پیش‌بینی‌پذیر نیست، اما من اجتماعی نشان‌دهنده توقعات تعمیم‌یافته محیط اجتماعیست (Lauer and Handel, *Social Psychology*, p.67).

براساس نظریه بلومر، من اجتماعی با «کنش پیوسته» (Joint action) بر ساخته می‌شود؛ کنش پیوسته، دارای ویژگی روابط متقابل اجتماعیست: معرفت و آگاهی اجتماعی در محمل تجربه اجتماعی و اوضاع اجتماعی - اقتصادی ساخت جامعه تشکیل می‌شود. اگرچه انسان کنش‌مندست، کنش او پیرامون و بسوی معانی سوگیری می‌شود و در فرایندی رشد پیدا میکند که با کنشهای دیگر انسانها درهم‌تنیده و بهم‌پیوسته است (Blumer, *Symbolic Interactionism*, 17p).

۲-۳. من بشری (متعالی)

برای من‌های بشری و انسانیکه از مرز زمان و مکان محدود، فراتر می‌روند، سرنوشت انسان و مشکلات حیات انسانی مطرح‌ست. من بشری و انسانی، نوع متعالی از دو من پیشین، یعنی من فردی و اجتماعیست. من انسانی مراتبی دارد و عالیترین نوع آن من متعالیست؛ بسخن درستتر، روند روبرشد من، من متعالی را جلوه‌گر می‌سازد. من در هر برهه‌ای، دارای رشدست: من فردی بمن اجتماعی، من اجتماعی بمن انسانی، من انسانی بمن کلی و متعالی ارتقا می‌یابد و من متعالی نیز خود مراتبی را طی میکند که نهایت ندارد؛ زیرا کمال، نهایت ندارد. در تعریف من متعالی گفته‌اند:

«فرمان» از نظر جدیت، غیرمنطقی بودن و پافشاری برای اطاعت، بی‌شبهت به «نهاد» نیست. هدف آن، این نیست که مثل «من»، صرفاً درخواست‌های لذتجویی «نهاد» را بتعویق اندازد، بلکه میخواهد کاملاً جلوی آنها را بگیرد، مخصوصاً آن درخواست‌هایی را که بمسائل جنسی و پرخاشگری مربوط میشوند. «فرمان» برای کمال اخلاقی میکوشد (نظریه‌های شخصیت، شولتز، ص ۹۱).

۳. سوگواری مردان در شاهنامه

۳-۱. فریدون در سوگ ایرج

عاطفه فرد، من و شخصیت وی را بازنمایی میکند؛ اگر من بازنمایی شده در محدوده غرایز و بقای ذات باشد، من فردیست؛ و اگر هم‌نوایی با جامعه باشد، من اجتماعیست؛ و اگر توجه باخلاق و عرفان باشد، من متعالی نامیده میشود. در این ابیات، پدر ایرج از دایره بازنمایی احساسات هیجانی و حرفهای کفرآمیز خودداری ورزیده‌است. پیشتر گفته شد که روانشناسان معتقدند اگر واکنشهای فردی، فراتر از هیجانهای «خشم و نفرت»، «گناه و

نومیدی»، «انکار و دریغ» باشد، شخص سوگوار، واکنشی در راستای انسانیت و اخلاق نشان داده‌است، و در نتیجه، دارای من متعالی و تربیت‌شده است. براین اساس، فریدون دارای من متعالیست؛ از اینرو در پی انتقام شخصی نیست. او کار را به‌روردگار می‌سپارد و بخواست او تن می‌دهد و از او می‌خواهد تا از نسل ایرج، کسی بکینخواهی برخیزد:

همی خواهم از داور کردگار
که از تخم ایرج یکی نامور
چو دیدم چنین زان سپس شایدم
کجا خاک بالا بیمایدم
که چندان امان یابم از روزگار،
بیاید ابر کینه بسته کمر

(شاهنامه، فردوسی، ج ۱، ص ۱۰۶)

نشانه دیگر من متعالی در فریدون، خودداری از کینخواهی شخصی از سلم و تور بسبب قتل ناجوانمردانه ایرجست. او از خداوند می‌خواهد سلم و تور بیدادگر را بپادافره این گناه، سخت مجازات کند:

همی گفت کای داور دادگر
به خنجر سرش خسته در پیش من
دل هر دو بیداد از آنسان بسوز
به داغی جگرشان کنی آژده
بدین بیگنه گشته اندر نگر
تنش خورده شیران آن انجمن
که هرگز نبینند جز تیره‌روز
که بخشایش آرد بریشان دده

(همان)

همانطور که بیان شد، من عاطفی که با مرگ فرزند، از فریدون آشکار می‌شود، من متعالیست و دلیلش، اشاره نکردن وی برابطه پدر و فرزند و توجه بمفاهیم معنوی خلق‌شده در داستان است؛ مفاهیمی مثل مرگ مظلومانه پسر و انتقام از بدخواهان، حتی اگر از خویشان و کسان نزدیک او باشند. بنابراین، محبت و عاطفه پدری در برابر معنویت و روحانیت تحول می‌یابد و بخشم و غضب خداوندی تبدیل می‌شود. این سوگ‌سروده که شکلی مناجات‌گونه دارد، به عدالت‌ورزی و دوستی‌ودشمنی برای خدا و وارستگی داشتن و نداشتن اشاره می‌کند.

۳-۲. زال در سوگ رستم

زال شخصیتی مینوی مانند فریدون نیست. بهمین سبب، مرثیه‌سرایی و سوگواری او نیز مطابق شاکله شخصیتیش، در مقام پهلوانی ایرانی و پدری داغدار نشان داده شده که در سوگ فرزند نالانست. تصویر رفتاری و گفتاری وی، برخلاف فریدون، معنوی و روحانی و از نوع مناجات و گفتگو با خداوند نیست، بلکه بیشتر، ناله‌ها و مویه‌های پدران‌ایست که در حسرت مرگ فرزند بگوش میرسد. طبق تعاریف موجود از من عاطفی، چون شیوه و مفهوم بیان او از دایره بروز عواطف ناهنجار مثل خشم و کفر بدور است، من بازتاب‌یافته در ابیات مرتبط با وی را باید در حوزه من اجتماعی قرار داد. همانگونه که بیشتر در تبیین

ویژگیهای من اجتماعی بیان کردیم، این نوع «من» در ارتباط با جامعه شکل میگیرد و در کنشی پیوسته با اجتماع، نوع شخصیت فرد را ظاهر میسازد. در این ابیات هم، زال رستم را با صفاتی همچون فرزاندگی و دلآوری و پهلوانی و مردانگی و بیهمالی توصیف میکند، و این شاخصهای رفتاری، فقط در ارتباط او با اجتماع معنا مییابد.

گو!! شیرگیر!! یلا! مهترا!!	دلورا! جهاندیده! کنداورا!!
کجات آن دلیری و مردانگی؟	کجات آن بزرگی و فرزاندگی؟
کجات آن دل و رای و روشن روان؟	کجات آن بر و برز و یال گران؟
کجات آن بزرگ‌ازدهافش درفش؟	کجا تیر و گوپال و تیغ بنفش؟
نماندی بگیتی و رفتی بخاک	که بادا سر دشمن در مفاک

(همان، ج ۶، ص ۳۳۵)

فردوسی در شخصیت‌پردازی قهرمانان برای آفرینش صحنه‌های اثرگذار و حماسی، ارتباط گفتار و نوع شخصیت و من وجودی توجه داشته‌است و بکمک مهارت شاعرانه و کلامی، توانسته ابعاد وجودی قهرمانان را از منظر نوع من عاطفی نیز بازنمایی کند.

۳-۳. رستم در سوگ سهراب

در بحث از حماسه، این باور وجود دارد که «هر حماسه، ناگزیر باید از وحدت کامل برخوردار باشد. این وحدت حاصل چند امر است: نخست اینکه یک حادثه اصلی در آن وجود داشته باشد تا حوادث دیگر را در پی بیاورد؛ دوم اینکه یک قهرمان اصلی در آن باشد که حوادث را راهبری کند» (صور خیال در شعر فارسی، شفیع‌کدکنی، ص ۱۰۷-۱۰۸).

قهرمانان چنین حماسه‌هایی، در طی رویدادهاییکه در دنیای حماسه بر اثر کشمکشها و مبارزات صورت میگیرد، با اعمال و گفتار خویش، ابعاد ناپیدای وجودشان را نمایان میسازند؛ و من عاطفی، یکی از این ویژگیهاست که در شاهنامه در قالب نبردهاییکه گاه برادرکشی منجر میشود (مانند نمونه‌هاییکه گفته شد) یا در قالب پسرکشی (که در ادامه بدان خواهیم پرداخت) آشکار میشود. مرگ سهراب جوان بدست رستم، یکی از تلخترین حوادث شاهنامه است. توصیف شهامت و دلیری و جوانی و رعنائی و دانایی سهراب از زبان رستم، در عین دردآوری، نشان از من عاطفی اوست:

دریغ آن رخ و برز و بالای تو	دریغ آن همه مردی و رای تو
دریغ این غم و حسرت جانگسل	ز مادر جدا وز پدر داغدل
همیریخت خون و همیکند خاک	همه جامه خسروی کرد چاک

(شاهنامه، فردوسی، ج ۲، ص ۲۴۵)

پند و نصیحت که بر زبان اطرافیان برای فرونشاندن اندوه رستم جاریست، در این مرثیه

نسبت به مراثنی دیگر، پررنگ‌ترست. رستم در برابر حادثه مرگ فرزند، فقط میتواند از «بردباری» یاری بجوید. من بازتاب‌یافته رستم در سوگ سهراب، من فردیست؛ در بخش پایانی داستان، رستم قصد دارد خود را هلاک کند. در این ابیات، من بازتاب‌یافته از نوع من فردی و نابهنجار است. پدر که فرزند را کشته، داغدارست. او تسلیم تقدیر نیست و قصد کشتن خود را دارد که او را از من متعالی دور کرده‌است.

یکی دشنه بگرفت رستم بدست	که از تن ببرد سر خویش پست
بزرگان بدو اندر آویختند	ز مژگان همی خون فروریختند
بدو گفت گودرز کاکنون چه سود	که از روی گیتی برآری تو دود؟
تو بر خویشتن گر کنی صد گزند	چه آسانی آید بدان ارجمند؟

(همان، ص ۲۴۱)

۴-۳. رستم در سوگ سیاوش

مرثیه فردوسی در رثای سیاوش، بسیار جانگدازست. من بازتاب‌یافته در آن، من فرابشری (متعالی) است. سیاوش در کنار رستم پرورش یافته‌است؛ بنابراین رستم خصلتهای نیکوی او را میشناسد و خبر مرگ او بر رستم سخت گران می‌آید. وصف سیمای نیکو و سیرت پسندیده سیاوش و دلاوریها و جنگاوری و مردانگی و بیهمالی او، از زبان رستم چنین بیان میشود:

دریغ آن بر و برز و بالای او	رکیب و خم خسروآرای او
دریغ آن گو نامبرده‌سوار	که چون او نبیند دگر روزگار
چو در بزم بودی بهاران بدی	برزم افسر نامداران بدی

(همان، ج ۳، ص ۱۷۱)

۵-۳. قارن در سوگ قباد

قباد، پسر کاوه آهنگر و برادر قارنست. او در نبرد ایران و توران، بروزگار پادشاهی نوذر، حضور داشت و هنگامیکه بارمان تورانی از ایرانیان هم‌اورد خواست، برخلاف نصایح قارن، خواستار جنگ با بارمان شد و چنین برادر وصیت کرد:

اگر من روم زین جهان فراخ	برادر بجای است با برز و شاخ
یکی دخمه خسروانی کند	پس از رفتنم مهریانی کند
سرم را بکافور و مشک و گلاب،	تنم را بدان جای جاوید خواب،
سپار ای برادر! تو پدرود باش	همیشه خرد تار و تو پود باش

(همان، ج ۲، ص ۱۷)

قباد که دیگر پیر شده بود، در نبرد با بارمان دوام نیاورد و بدست بارمان کشته شد. وقتی قارن خبر مرگ برادر را شنید، با سپاه خود بلشکر افراسیاب تاخت و هر دو سپاه تا فرارسیدن شب جنگیدند:

ورا دید نوذر فروریخت آب	ازان مژه سیر نادیده خواب
-------------------------	--------------------------

چنین گفت کز مرگ سام سوار
چو خورشید بادا روان قباد
کزین رزم وز مرگمان چاره نیست
ندیدم روان را چنین سوگوار
تو را زین جهان جاودان بهر باد
ز می را جز از گور، گهواره
نیست

(همان، ص ۱۸)

سپس در پاسخ نوذر:

چنین گفت قارن که تا زاده‌ام
فریدون نهاد این کله بر سرم
هنوز آن کمر بند نگشاده‌ام
تن پره‌نر، مرگ را داده‌ام
که بر کین ایرج زمین بسپرم
همان تیغ پولاد ننهاده‌ام
سرانجام من هم برین بگذرد
برادر شد آن مرد سنگ و خرد

(همان، ص ۱۹)

من بازتاب یافته در این ابیات، من فردیست. قارن در مرثیه سوگ برادرش، قباد، بشجاعت خود اشاره میکند و اینکه از همان بدو ورود باین جهان خاکی، از مرگ هراسی نداشته‌است. او میگوید هرگز از انتقامجویی دست نخواهد کشید؛ بنابراین احساسیکه از این گفته‌ها بروز و ظهور مییابد، احساس انتقامجویی و خشمست که در محدوده من فردی قرار میگیرد.

۳-۶. افراسیاب در سوگ سرخه

سرخه از شخصیت‌های تورانیست. او «پور افراسیابست که در بند فرامرز میفتد و زواره، بفرمان رستم، سر از تنش برمیگیرد» (نامه باستان، کزازی، ص ۵۲۰). افراسیاب با شنیدن خبر مرگ سرخه بسوگ می‌نشیند:

خبر شد ز ترکان بافراسیاب
همان سرخه نامور کشته شد
که بیداریخت اندرآمد بخواب
چنان دولت تیز برگشته شد

(شاهنامه، فردوسی، ج ۳، ص ۱۸۱)

در این ابیات که افراسیاب در سوگ سرخه سر داده‌است، ماتی فردی - که جوشیده از من عاطفی فردیست - آشکارا بچشم می‌آید. بازتاب این من، نفرین بر همه ایرانیانست:

همه کینه را چشم روشن کنید
همه رزم را دل پر از کین کنید
نهایی ز خفتان و جوشن کنید
به ایرانیان پاک نفرین کنید

(همان)

او از فوت شدن «رخسار زیبای سرخه» اظهار حسرت و درد میکند و حرفی از صفات پسندیده او نیست. فردوسی احساس انتقام افراسیاب را کینه‌توزی دانسته که کاملاً بیانگر روحیه انتقامجویی افراسیاب و من محدود اوست.

۷-۳. پیران در سوگ نستیه و هومان

در جنگ دوازده‌رخ، هنگامیکه پیران خبر مرگ برادرش، هومان، را شنید که بدست بیژن، پهلوان ایرانی، کشته شده، برادر دیگر خود، نستیه، را بانتقام خون برادر، بمیدان جنگ فرستاد؛ نستیه بجنگ با ایرانیان شتافت، اما او هم بدست بیژن کشته شد (همان، ج ۵، ص ۱۳۴). پیران با شنیدن خبر مرگ برادر، بدرگاه خداوند ناله سر میدهد که چرا باید مرگ برادران خود، هومان و نستیه، را ببیند. او پس از مرگ برادران، احساس تنهایی میکند:

همی گفت کای کردگار جهان	همانا که با تو بُدستم نهان
که بگسستی از بازوان زور من	چنین تیره شد اختر و هور من
دریغ آن هژبرافکن گردگیر	جوان دلاور، سوار هژیر
گرامی برادر، جهانبان من	سر ویسگان، گرد هومان من
چو نستیه آن شیر شرز به جنگ	که روباه بودی بجنگش پلنگ

(همان، ۱۳۷)

در این ابیات، من بازتاب یافته با من اجتماعی پهلوی می‌زند. در ابتدا، پیران، پروردگار را مناجات میکند و سپس بفکر لشکر تورانست؛ مبادا پس از مرگ برادر، لشکر توران در معرض خطر بیشتر قرار گیرد؛ بفکر اجتماع بودن و وطن‌دوستی، من اجتماعی را بیشتر و بیشتر نشان میدهد.

۸-۳. لهاک و فرشیدورد در سوگ پیران

پیران، سردار افراسیاب، در نبرد دوازده‌رخ بدست گودرز، پهلوان بنام ایرانی، کشته شد. لهاک و فرشیدورد، برادران پیران، بتوصیفات ظاهری و شجاعت برادر می‌پردازند و روزگار را شماتت میکنند. آنان از مرگ برادر بیتاب و خشمگینند و این ناراحتی را با آسیب رساندن و لطمه زدن بخود نشان میدهند.

چنین گفت لهاک و فرشیدورد	که از خواست یزدان کرانه که کرد
چنین راند بر سر ورا روزگار	که بر کینه کشته شود زار و خوار
به شمشیر کرده جدا سر ز تن	نیابد همی کشته گور و کفن
بهرجای کشته کشان دشمنش	پر از خون سر و درع و خسته تنش

(همان، ص ۲۰۹)

۴. سوگواری زنان در شاهنامه

سوگواری زنان در شاهنامه باندازه مردان بازتاب نیافته‌است، اما برخی از مهمترین آنها

اشاره میکنیم:

۱-۴. رودابه در سوگ رستم

رودابه از مرگ پسر، بسیار پریشانست. نصایح زال مبنی بر حق بودن مرگ، در او کارگر نمی‌افتد و سرانجام اعتصاب غذا میکند و پس از یک هفته، خرد از او دور میشود تا آنجا که وقتی برای قدم زدن بیوستان می‌رود، مار مرده‌ای را بدست میگیرد و درصدد خوردن آن برمیآید، ولی کنیزش سر میرسد و مانع این کار میشود. رودابه را بایوان می‌برند و باو غذا میدهند (همان، ج ۶، ص ۳۴۰). رودابه پس از بیدار شدن، بزال چنین میگوید:

برفت او و ما از پس او رویم	به داد جهان آفرین بگرویم
بدرویش داد آنچه بودش نهان	همیگفت با کردگار جهان
که ای برتر از نام وز جایگاه	روان تهمتن بشوی از گناه
بدان گیتیش جای ده در بهشت	برش ده ز تخمی که ایدر بکشت

(همان، ص ۳۴۱)

من بازتاب یافته در این سروده‌ها بدو صورت فردی و متعالی نمود یافته‌است. یأس و نومیدی رودابه که بشکل افسردگی و نخوردن غذا و انزوا نشان داده شده، نشان از من محدود بشری دارد و در بخش دوم، آنجا که با رؤیا بعالم ملکوت پیوند مییابد، از من محدود بشری فراتر می‌رود و راضی بقضای الهی میشود و برای فرزندش بهشت و سعادت میخواهد. رؤیا از مشترکات انسانی در ناخودآگاه جمعیت که بهترین شکل ممکن در اینجا ظاهر شده‌است. یونگ از «بازیافتن نمادهای اساطیری و صورت‌های ازلی در رؤیا و آفرینشهای ادبی و هنری سخن میگوید» (روانکاوی و ادبیات، یآوری، ص ۴۴)؛ بنابراین رؤیا سنجۀ محکمی برای پیوند فرد از عالم ملک بعالم ملکوت است.

۲-۴. رودابه در سوگ سهراب

رودابه با دیدن تابوت سهراب، بسیار گریست و:

همی گفت زار ای گو سرفراز	زمانی ز صندوق سر برفراز
بمادر نگوئی همی راز خویش	که هنگام شادی چه آمد پیش
بروز جوانی بزندان شدی	بدین خانۀ مستمندان شدی
نگویی چه آمدت پیش از پدر	چرا بردیدت بدینسان جگر

(شاهنامه، فردوسی، ج ۲، ص ۲۵۸)

در این ابیات، من محدود بشری در سوگ سهراب نشان داده شده‌است. رودابه در حالت انکار بسر میبرد و این انکار، بشکل آشفتگی و گیجی و سردرگمی بیان شده‌است. رودابه

بسیار متعجب و حیران است از اینکه فرزند بدست پدر کشته شده‌است.

۲-۴. تهمینه در سوگ سهراب

من بازتاب‌یافته تهمینه در سوگ سهراب، من محدود بشریست و با واکنشهای «خشم» و «نومیدی» نشان داده شده‌است. او در واکنشهای خشم، تمام صورتش را میخراشد و با دندان گوشت بازوی خود را میکند و موهایش را با آتش میسوزاند (همان، ص ۲۵۹):

همی گفت ای جان مادر کنون	کجایی سرشته بخاک اندرون
غریو و نژند و اسیر و نزار	بخاک اندرون آن سر نامدار
دو چشمم بره بود گفتم مگر	ز فرزند و رستم بیابم خبر
گمانم چنان بود گفتم کنون	بگشتی بگرد جهان اندرون
پدر را همیجستی و یافتی	کنون ز آمدن تیز بشتافتی
چه دانستم ای پور کآید خبر	که رستم دریدت بخنجر، جگر
دریغش نیامد ازان روی تو	ازان برز و بالای و آن موی تو

(همان)

و در واکنشهای نومیدی، تهمینه از بسیاری شیون و زاری بیهوش میشود و وقتی بهوش می‌آید، اسب سهراب را در آغوش میکشد و بوسه بر سر و روی اسب میزند. پس خفتان و درع و کمان سهراب را می‌آورد و بیتابانه بر آنها اشک میریزد. آنگاه با تیغ سهراب، یال و دم اسب را از نیمه میبرد و تمام دارایی سهراب همچون زر و سیم و اسبان آراسته و رخت او را بدرویش میدهد.

۴-۴. کتایون و دخترانش در سوگ اسفندیار

کتایون، مادر اسفندیار، و خواهرانش با شنیدن مرگ اسفندیار، جامه بر تن میدرند و با سر و روی برهنه، سوی تابوت اسفندیار میدوند و از پشوتن می‌خواهند تابوت را بگشاید تا اسفندیار را برای بار آخر ببینند. واکنش آنان در چهارچوب من محدود بشری جای دارد؛ چون از شدت غم و اندوه، واکنش «انکار و دریغ» بروز میدهند:

پشوتن غمی شد میان زنان	خروشان و گوشت از دو بازو کنان
بآهنگران گفت سوهان تیز	بیارید کآمد کنون رستخیز
سر تنگ‌تابوت را باز کرد	به نۆی یکی مویه آغاز کرد
چو مادرش با خواهران، روی شاه	پر از مشک دیدند، ریش سیاه
برفتند یکسر ز بالین شاه	خروشان بنزدیک اسب سیاه
بسودند پرمهر یال و برش	کتایون همیریخت خاک از برش

کزو شاه را روز برگشته بود بآورد بر پشت او گشته بود
 کزین پس که را برد خواهی بچنگ؟! که را داد خواهی بچنگ نهنگ؟!
 به یالش همی اندرآویختند همی خاک بر تارکش ریختند
 (همان، ج ۶، ص ۳۱۵)

مراثی در شاهنامه	من عاطفی	شخصیت سوگوار	مفاهیم مراثی	رابطه
فریدون در سوگ ایرج	من متعالی	شاه و مینوی و دارای فره ایزدی	مظلومیت، درخواست از خدا که انتقام بگیرد، جهان سزاوار دل بستن بدو نیست	فراتر از رابطه پدر و پسری
زال در سوگ رستم	من اجتماعی	پهلوان	وصف دلآوری و مردانگی فرزند، حسرت خوردن از مرگ فرزند	نشاندنده کنش پیوسته رستم در اجتماع که پدر از آن بیادگار یاد میکند
رستم در سوگ سهراب	من متعالی و در پایان داستان، من فردی	قهرمان	مظلومیت، ماتم، جاودانگی روح در ملکوت، راضی بقضای ایزدی بودن	فراتر از رابطه پدر و پسری
رستم در سوگ سیاوش	من متعالی	قهرمان	ریشه‌یابی مرگ سیاوش، سرزنش پدر سیاوش بابت زندوستی و بیخردی، انتقام از سودابه، سوگواری همه بر سیاوش که نشان از خصال بالای انسانی او دارد	رابطه فرانسائی
قارن در سوگ قباد	من محدود فردی	پهلوان	فاخر بشجاعت خویش بودن، هراس نداشتن از مرگ، بازنمایی احساس انتقام و خشم	رابطه برادری
افراسیاب در سوگ سرخه	من محدود فردی	ضدقهرمان	انتقام، کین‌توزی از همه ایرانیان، ستایش صفات محسوس و چهره ظاهری سرخه	رابطه پدر و پسری
پیران در سوگ نستیه و هومان	من اجتماعی	پهلوان	مناجات با پروردگار، بفرگ اجتماع و وطن بودن	نشاندنده کنش پیوسته برادران در اجتماع
لهاک و فرشیدورد در سوگ پیران	من محدود	پهلوان	توصیف ظاهری، شماتت روزگار بروز احساس خشم، کین‌خواهی	رابطه برادری
رودابه در سوگ رستم	من فردی و من متعالی	مادر قهرمان	بروز احساس نومیدی (غذا نخوردن، در باغ و دشت بیهوده پرسه زدن و خودآزاری و کشتن خود) = بازنمایی من محدود، اتصال	رابطه مادر و پسری

	بعالم ملکوت در رؤیا = آرام شدن و برای آرامش فرزند دعا کردن			
رودابه در سوگ سهراب	من محدود بشری	مادربزرگ قهرمان	بازنمایی احساس انکار و دریغ (گیجی، پرسش‌های مکرر و پی‌درپی)	رابطهٔ مادربزرگ و نوه‌ای
تهمینه در سوگ سهراب	من محدود بشری	مادر قهرمان	بازنمایی احساس خشم و نومی‌دی (خودآزاری و لطمه‌زنی بخود)	رابطهٔ مادر و پسری
کتایون و دخترانش در سوگ اسفندیار	من محدود بشری	مادر و خواهران قهرمان	بازنمایی احساس انکار و دریغ (باز کردن تابوت اسفندیار و شماتت شاه)	رابطهٔ مادر و پسری، و رابطهٔ خواهر و برادری

۵. نتیجه

در این مقاله، سوگواریها در شاهنامه براساس شخصیتها بدو دستهٔ سوگواری زنان و مردان تقسیم شده‌است و اثبات شد که سوگواری مردان نسبت به سوگواری زنان، بیشتر بازنمایی شده‌است. ضمن اینکه من متعالی سوگواریها با شخصیتها در ارتباط است؛ برای نمونه، اگر شخصیت، قهرمان یا دارای فره ایزدی باشد، احتمال سوگواری متعالی او بیشتر است، همچون سوگواری فریدون در سوگ ایرج. همچنین من عاطفی در سه واکنش «خشم و نفرت»، «گناه و نومی‌دی»، «انکار و دریغ» بخوبی نمایش داده شده و بیشترین بسامد بازنمایی من عاطفی در سوگ‌های شاهنامه بنسبت باپردازی آنها، در شخصیت‌های تورانی نشان داده شده‌است. بنابراین بازنمایی من‌ها با شخصیت‌پردازی کاملاً همسوست و این مهم، نشان از هنر داستان‌پردازی فردوسی در بازگویی سرگذشت قهرمانان دارد. از میان انواع من عاطفی، من متعالی بیشترین بازنمود را در شاهنامه دارد و اینگونه است که شاهنامه نامیرا شده و با زمان در پیوندست و جاری در اعصار مختلف. هنر فردوسی در تطابق کامل مرثی شاهنامه با شخصیت‌های سوگوار آنست همچون فریدون و رستم و سیاوش که من متعالی دارند و شخصیت‌های منفی شاهنامه همچون افراسیاب و لهاک و فرشیدورد که من محدود بشری خود را بنمایش گذاشته‌اند. نوع سوگواری رستم در سوگ سیاوش، رودابه در سوگ رستم، فریدون در سوگ ایرج، نشان از من متعالی آنان دارد؛ زیرا شخصیت‌های مذکور، در سوگ عزیزانشان، واکنش «خشم و نفرت» و «گناه و نومی‌دی» و «انکار و دریغ» را که جزو من محدود بشری است، کنترل کرده و بر خویش تسلط یافته و واکنش‌هایی متعالی و برتر نشان داده‌اند که با پا گذاشتن بر منیت و دعا و مناجات بدرگاه الهی و توجه بیشتر بعالم ملکوت و گذر از عالم ملک، بازنمایی شده‌است.

منابع

۱. اداور شعر فارسی؛ از مشروطیت تا سقوط سلطنت، شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۸۰)، چاپ اول (ویرایش دوم)، تهران: علمی.
 ۲. انسان و مرگ؛ درآمدی بر مرگ‌شناسی، معتمدی، غلام‌حسین، (۱۳۹۰)، چاپ سوم، تهران: مرکز.
 ۳. بررسی تطبیقی آیین‌های سوگ در شاهنامه و بازمانده‌های تاریخی - مذهبی سوگواری در ایران باستان، پورخالی‌چترودی، مهدخت و لیلا حق‌پرست، (۱۳۸۹)، نشریه ادب و زبان، شماره ۲۴، صص ۶۳-۸۶.
 ۴. پایان راه (پیرامون مرگ و مردن)، کوبلر راس، الیزابت، (۱۳۷۹)، ترجمه علی‌اصغر بهرامی، تهران: رشد.
 ۵. چهار صورت مثالی، یونگ، کارل گوستاو، (۱۳۷۶)، ترجمه پروین فرامرزی، چاپ دوم، مشهد: آستان قدس رضوی.
 ۶. روانکاوی و ادبیات، یوری، حوراء، (۱۳۸۷)، تهران: سخن.
 ۷. سبک‌شناسی نثر، شمیسا، سیروس، (۱۳۸۱)، تهران: میترا.
 ۸. سوگ‌سرودهای عاشورایی (نوحه‌سرایی) در ادب فارسی، رستگارفسائی، منصور، (۱۳۷۴)، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
 ۹. شاهنامه، فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۷۴)، بکوشش سعید حمیدیان، تهران: داد.
 ۱۰. صور خیال در شعر فارسی، شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۷۵)، چاپ ششم، تهران: آگاه.
 ۱۱. کابوس؛ روانشناسی و زیست‌شناسی رؤیاهای ترسناک، هارتمن، ارنست، (۱۳۸۰)، ترجمه یاور دهقانی‌هشتچین، تهران: امیرکبیر.
 ۱۲. موسیقی شعر، شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۸۵)، چاپ نهم، تهران: آگه.
 ۱۳. نامه باستان، کزازی، میرجلال‌الدین، (۱۳۸۵)، جلد ۳، چاپ چهارم، تهران: سمت.
 ۱۴. نظریه‌های شخصیت، شولتز، دوان، (۱۳۹۰)، ترجمه یحیی سیدمحمدی، تهران: هما.
 ۱۵. نگرشی بمرثیه در ایران، افسری کرمانی، عبدالرضا، (۱۳۸۱)، تهران: اطلاعات.
16. Symbolic Interactionism, Blumer, H., (1969), N.J: Prentice - Hall Inc.

17. Social Psychology: The Theory and Application of Symbolic Interactionism, Lauer, R.H. and W.H. Handel, (1977), Boston: Houghton Mifflin.
18. Identity and psychosocial development in adulthood, Marcia, James. E., (1980), International Journal of Theory and Research. Vol 18, No 1 Publication.